

تبیین معناداری و محتوای گزاره‌ها براساس نظریه‌های فروگاهشی صدق

هومن محمد قربانیان*

DOI: 10.22096/EK.2021.525313.1325

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۱۷]

چکیده

تئوری‌های فروگاهشی صدق مدعی‌اند تصدیق یک جمله و آوردن محمول «صادق است» موجب نمی‌گردد که چیزی به محتوای جمله اضافه شود. اما بسیاری از تئوری‌های معناداری و محتوا، مفهوم صدق را پایه تعریف مفاهیم سمانتیکی دیگر قرار می‌دهند. در این مقاله بیان کرده‌ایم چگونه ممکن است با حذف مفهوم صدق و جایگزینی شرایط تحقیق‌پذیری یک گزاره معناداری آن را تبیین کنیم. همچنین شرایط تحقیق‌پذیری را نیز به کمک جامعه زبانی و کاربران موجود در آن جامعه، وجه اجتماعی و ابژکتیو داده‌ایم و بدین ترتیب توجیه کرده‌ایم که محتوا می‌تواند بدون مفهوم صدق، عینی و حقیقی باشد. همچنین نشان داده‌ایم که چگونه می‌توان بدون حضور مفهوم صدق، محتوای منطقی جملات و نقش آنها در استدلال‌ها را تبیین کرد. اگر تفسیر ما از اپراتورهای منطقی براساس نحو و کاربرد آنها در استدلال‌ها، و نه سمانتیک جدول ارزشی باشد و سپس قرارداد T که تارسکی برای تعریف صدق استفاده می‌کند را به صورت یک جمله کلی ارائه کنیم، موفق می‌شویم کارکرد اپراتورها را در تعیین محتوای جملات مرکب توجیه کنیم.

واژگان کلیدی: نظریه فروگاهشی صدق؛ نظریه محتوا؛ صدق؛ تحقیق‌پذیری؛ سمانتیک اپراتورهای منطقی.



۱. مقدمه

سوال اصلی که در این مقاله به دنبال پاسخ آن هستیم و سعی داریم جنبه‌هایی از آن را روشن کنیم این است که چگونه می‌توانیم با وفادار ماندن به نظریه‌هایی که صدق را عنصر مفهومی و معرفتی مهمی نمی‌دانند، معناداری و محتوای^۱ عبارات زبانی را تبیین کنیم. همچنین وقتی از مقدمات یک استدلال به نتیجه می‌رسیم، می‌گوییم صدق مقدمات به نتیجه منتقل می‌شود. اگر صدق مفهومی محوری نباشد چگونه می‌توانیم سمانتیک اپراتورهای منطقی و قواعد استنتاجی را توجیه کنیم؟ بدین منظور ابتدا مشخص می‌کنیم منظورمان از محتوا چیست و سپس نشان می‌دهیم چرا مفهوم صدق در این میان مهم به نظر می‌رسد و بعد سعی می‌کنیم پاسخی درخور به مسئله امکان حذف مفهوم صدق از نظریه‌های مربوط به محتوا بدهیم و به دنبال آن سمانتیک اپراتورهای منطقی را صرفاً براساس کاربرد آنها در استنتاج تبیین می‌کنیم.

برای آنکه اهمیت مفهوم صدق در نظریه‌های مربوط به محتوا را نشان دهیم از مثالی درباره متنهای معنایی (Intensional Context) استفاده می‌کنیم. تئوری‌های مختلفی وجود دارند که سعی می‌کنند محتوای باور، آرزو، قصد و تصمیم و موارد مشابه را در چهارچوب متن‌های معنایی یا گزاره‌ای تبیین کنند؛ متن‌های معنایی، متنهایی هستند که ارزش جمله صرفاً به کمک مصادیق یا ارزش اجزای آن تعیین نمی‌شود، مانند گرایش‌های گزاره‌ای که باور به یک گزاره یا آرزوی آن گزاره یا موارد مشابه را بیان می‌کنند. از اولین فیلسوفانی که با رویکرد منطقی به این موارد پرداخت، فرگه بود که در مقاله «درباره معنا و مدلول»^۲ تحلیلی جدید از آنها ارائه داد. او متوجه شد نقش منطقی عبارات معنایی، یعنی عباراتی که قصد و نیت گوینده را تحت مواردی مانند باور، آرزو و غیره بیان می‌کنند، با عبارات مصداقی (Extensional) تفاوت دارد. عبارات مصداقی اگر مدلول یکسانی داشته باشند می‌توانند به راحتی جایگزین هم شوند بدون آنکه صدق یا کذب جمله تغییر کند. مثلاً مدلول و مصداق «سعدی» و «نویسنده گلستان» یک فرد است؛ حال اگر این دو عبارت در متنی مصداقی ظهور کنند، می‌توانند جایگزین هم شوند، بدون آنکه تغییری در صدق جمله به وجود بیاید:

۱. دو واژه معنا و محتوا content بسیار به هم نزدیک هستند، با این حال در زیر تعریفی از آنها را ارائه می‌کنیم: محتوا: چیزی است که توسط اظهار یا جمله بیان می‌شود و در مورد جملات همان گزاره‌ای است که توسط جمله بیان شده است اما در مورد محمول‌ها و یا اجزای یک جمله، محتوا آن چیزی است که به گزاره موجود در یک جمله از طریق آن محمول یا جزء اضافه شده است. مثلاً وقتی می‌گوییم «علی دانشجو است» یا «Da ، محتوای محمول «X دانشجو است» یا DX ، دامنه مصداقی که این محمول مشخص می‌کند. محتوا مفهومی است که بیشتر در فلسفه زبان به کار می‌رود. معنا: آن چیزی است که اصوات را از اموری فیزیکی خارج می‌کند و به وسیله‌ای برای ارتباطات میان انسان‌ها بدل می‌سازد. مسئله فلسفی در مورد معنا، کشف سرچشمه این قدرت و ارتباط آن با ذهن و جهان است.

2. See: Frege, 1892: 25-50.

سعدی کتاب بوستان را نوشت.

نویسنده گلستان، کتاب بوستان را نوشت.

اما داستان عبارات معنایی، متفاوت است؛ در این موارد ممکن است قانون لایب‌نیس جاری نباشد. قانون لایب‌نیس چنین می‌گوید که اگر دو عبارت مدلول یکسانی داشته باشند آنگاه در یک جمله بدون آنکه ارزش صدق آن تغییر کند قابل جانشینی هستند.^۱ اما در متن‌های معنایی بعد از جایگزینی، ممکن است صدق جمله پابرجا نماند؛ برای مثال عبارت زیر یک عبارت معنایی است:

علی باور دارد که سعدی کتاب بوستان را نوشته است.

اگر در جمله فوق «نویسنده گلستان» را با «سعدی» جایگزین کنیم، آنگاه از محتوای باور علی، فاصله گرفته‌ایم؛ یعنی

علی باور دارد که نویسنده گلستان، کتاب بوستان را نوشته است.

چون ممکن است علی نداند یا چنین منظوری نداشته باشد که سعدی همان نویسنده گلستان است.

در همین مثال و معرفی کوتاه مشخص می‌شود که مفهوم صدق نقشی مهم در مباحث مربوط به محتوا دارد، زیرا تمام مسئله حول حفظ صدق جملات است. همین نقش اساسی مفهوم صدق باعث شده است که دو سنت و شاخه بزرگ در تئوری‌های معناداری و تئوری‌های مربوط به منتهای معنایی به وجود آید. در ادامه این دو شاخه را توضیح می‌دهیم.

۲. دو دیدگاه متفاوت درباره معنا و محتوا

به میزان اهمیتی که به نقش مفهوم صدق در تئوری‌های محتوا داده می‌شود این تئوری‌ها نسبت به هم تفاوت‌هایی پیدا می‌کنند و گرایش‌های مختلفی در این تئوری‌ها به وجود می‌آید. به همین نسبت، دو شاخه مهم را در این تئوری‌ها می‌توان از هم تمیز داد. در یک شاخه فیلسوفانی مانند فرگه، راسل، ویتگنشتاین اول و رمزی قرار دارند که نقش محوری بسیار مهمی برای صدق در سمانتیک و تئوری ذهن قائلند و معتقدند بخش بزرگی از تئوری معناداری و محتوا شامل تئوری صدق و بیان شرایط صدق می‌شود. در این دیدگاه در بسیاری مواقع در اسناد معنا و محتوا به یک

۱. قانون لایب‌نیس به صورت‌های مختلف و نام‌های مختلف بیان شده است، مانند:

Indiscernibility of Identicals: The principle that if A is identical with B, then every property that A has B has, and vice versa. See: Forrest, 2020.

جمله، از صورت گزاره‌ای (That Clauses) استفاده می‌شود و در واقع منظور استفاده از این چنین صورتی، اشاره به شرایط صدق است. در بسیاری از مواقع، در زبان فارسی هنگامی که می‌خواهیم به گزاره‌ای اشاره کنیم و یا منظور و قصد گوینده را بیان کنیم از چنین صورتی استفاده می‌کنیم: مقصود علی این بود که گرسنه است.

اینکه زمین به دور خورشید می‌گردد (گزاره‌ای که گردش زمین به دور خورشید را بیان می‌کند) نظری درست است.^۱

یکی از معمول‌ترین راه‌ها برای بیان معنای «برف سپید است» یا محتوای باور به اینکه برف سپید است، اشاره به شرایط صدق آن جمله یا باور به آن شرایط صدق است؛ یعنی اگر فردی برف را ببیند تصدیق می‌کند که سفید است. بدین ترتیب با ورود صورت گزاره‌ای یک جمله (اینکه «p») ، پای شرایط صدق نیز به میان کشیده می‌شود و مفهوم صدق در اولین گام‌های ارائه تئوری‌ای درباب معناداری و محتوا ظهور می‌کند.

سنت دوم مفهوم صدق را پیش فرض خود قرار نمی‌دهد و مفاهیم دیگری مانند تحقیق‌پذیری و شرایط تحقیق‌پذیری (Verification Conditions) را مبنای خود قرار می‌دهد. شرایط تحقیق‌پذیری، مجموعه خاصی از محرکات حسی است که وجود آنها موجب قبول اظهار (Utterance) آن جمله می‌شود. اینکه از اظهار جمله به جای خود جمله استفاده شد بدین علت است که جمله، خود امری دستوری و گرامری است و آنچه باید به محک تحقیق‌پذیری زده شود اظهار آن است، زیرا اظهارات مختلف یک جمله می‌تواند شرایط تحقیق‌پذیری متفاوتی داشته باشد.^۲ برای نمونه شرایط تحقیق‌پذیری برای اظهار جمله «برف سپید است» به صورت زیر خواهد بود:

تحریک قوای لامسه یا بینایی برای تشخیص برف

درجه خاصی از روشنایی برای تحریک چشم یا دستگاه الکترونیکی که جسم را سپید تشخیص دهد.

و موارد مشابه

همانطور که دیده می‌شود در بیان شرایط تحقیق‌پذیری از صورت گزاره‌ای استفاده نمی‌شود و با برگردان یا تبدیلی ساده در این شرایط نیز نمی‌توان آنها را به صورت گزاره‌ای بدل کرد. مثلاً

۱. در این مقاله، بنا به همین کاربرد، معادل «صورت گزاره‌ای» برای that Clause انتخاب شده است.
۲. گاهی شرایط تحقیق‌پذیری، بدین معنایی که در اینجا آمد، شرایط اظهارپذیری نیز نامیده می‌شود.

«علی سپید بودن برف را تصدیق می‌کند» را می‌توان به‌سادگی به «علی اینکه برف سپید است» صادق می‌داند» تبدیل نمود و صورت گزاره‌ای پنهان در جمله ابتدایی را آشکار کرد؛ اما در مورد شرایط تحقیق‌پذیری که در بالا آمد چنین نیست. در اینجا خلاف سنت فرگه-راسل-رمزی-تراکتاتوس، صدق و شرایط صدق عنصر محوری در تئوری معناداری نیست و به همین دلیل صورت‌های گزاره‌ای نیز ظهور نمی‌کنند.

برخی مدافعان سنت فرگه-راسلی در دفاع از خود، آنچه را که در سنت دوم از دور خارج شد را نه «شرایط صدق» بلکه محتوای گزاره‌ای (Propositional Content) می‌دانند.^۱ اما کنار گذاردن گزاره‌ها هزینه‌های سنگینی به‌دنبال دارد. برای مثال دیگر امکان ترجمه‌پذیری و یا هم‌معنا بودن جملات از بین می‌رود و همانطوری که کوآین می‌گوید، در شرایطی که گزاره‌ها حضور ندارند، هیچ‌گونه اینهمانی میان جملات نیز به وجود نمی‌آید و دیگر برای مثال دو جمله «برف سپید است» و «Snow Is White» هم معنا نیستند و تنها می‌توان گفت هاله معنایی آنها هم‌پوشانی زیادی دارد.^۲

طرفداران تحقیق‌گرایی که حاضر به پذیرش چنین هزینه‌ای نیستند گزاره و محتوای گزاره‌ای را همان شرایط تحقیق‌پذیری می‌دانند. مثلاً ویتگنشتاین در دوره دوم فلسفه‌ورزی خود چنین می‌گوید که هر گزاره نشانه‌ای برای تحقیق‌پذیری است یا تحقیق‌پذیر بودن نشانه‌ای برای صدق نیست، بلکه دقیقاً به همان معنای گزاره است.^۳

بدین ترتیب گزاره‌ای که در دل اظهاری نهفته است همان شرایط تحقیق‌پذیری و یا اظهارپذیری آن اظهار است.^۴ بنابراین در سنت دوم گزاره‌ها وجود دارند اما در فرم صورت گزاره‌ای یا (That Clause) بیان نمی‌شوند. در اینجا می‌توان این سوال را مطرح کرد که در این صورت چگونه گزاره‌ها را تشخیص دهیم؟ گزاره‌ها همان شرایط تحقیق‌پذیری‌اند و عباراتی که این شرایط را بیان کنند، همان گزاره‌ای هستند که جمله مورد نظر در خود دارد. بدین صورت گزاره‌ها حفظ می‌شوند و هم‌چنان نقش مهم خود را حفظ می‌کنند و در واقع معنا به شرایط تحقیق‌پذیری تحویل می‌شود.

1. See: Field, 1994: 249.

۲. البته اشکال کواین اساساً به متن‌های معنایی است و حتی با رویکرد گزاره‌ای هم ترجمه قطعی میان جملات زبان ممکن نیست.

See: Quine, 1953: 135.

۳. نقل قول‌ها مربوط به کتاب Philosophical Remarks است که در کتاب زیر قابل مطالعه است:

See: Kenny, 2005: 174 & 200.

4. See: Wrigley, 1989: 267.

برای کامل شدن این بحث می‌توانیم پرسیم که چگونه در این سنت دوم صدق تعریف می‌شود. یک راه این است که صدق را نیز از طریق شرایط تحقیق‌پذیری تعریف کنیم؛ مثلاً بگوییم که صدق، آن ویژگی‌ای است که در یک تحقیق علمی طولانی محقق و مشخص می‌شود.^۱ به این ترتیب صدق تبدیل به مفهومی معرفتی می‌شود، زیرا در مسیر رسیدن به معرفت و دانش بدست آمده است. چنین رویکردی همان رویکرد پراگماتیکی به صدق است که لزوماً قرین و قسیم نظریه‌های فروگاهشی صدق نیست.

راه دوم توسل به مفهوم فروگاهشی صدق است. اکثر تئوری‌های فروگاهشی صدق (Deflationist Theories of Truth) دارای صورت و فرم خاصی هستند که حذف محمول «صادق است» را توجیه می‌کند^۲، مانند:

صورت هم‌ارزی در تئوری حداقلی هورویچ:^۳

گزاره P صادق است | P

قرارداد T در تئوری سماتیک تارسکی:^۴

جمله S صادق است | S

صورت حذف نقل قولی کوآین:^۵

“S” صادق است | S

نکته مهمی در تمام این تئوری‌ها وجود دارد و آن اینکه نوعی فهم و ادراک از آنچه که حامل صدق است، قبل از اسناد صدق به آن وجود دارد. اگر حامل صدق گزاره باشد به‌نظر این نویسنده، خود نوعی فهم است؛ یعنی گزاره آن چیزی است که نتیجه مستقیم قوای فاهمه می‌باشد و دیگر نیازی به کنکاش و واریسی ندارد تا از آن چیزی به‌عنوان محصول فاهمه بیرون آید. اما اگر حامل صدق جمله باشد باید گوینده قبل از اسناد صدق، آن را درک کند. البته حداقل در برخی از رویکردهایی که حامل صدق را جمله و نه گزاره می‌پندارند به‌دلیل مشکلاتی که گزاره‌ها در تعریف و اساساً امور مربوط به خود دارند کنار گذاشته می‌شوند. از این رو درک و فهم یک جمله را نیز که

1. See: Pratt, 1907: 320.

2. For more information, see: Horwich, 2005: 67.

3. See: Horwich, 1998: 17.

4. See: Tarski, 1944: 56.

5. See: Quine, 1970: 10.

معمولاً یک امر ذهنی و وابسته به فرد است به همان دلایل دخالت نمی‌دهند. اینکه آیا این درک واقعاً به وقوع می‌پیوندد یا خیر، یا اینکه استثناهایی نیز وجود دارد به راستی مطرح نیست زیرا این ادراک نوعی پیش‌فرض می‌باشد؛ البته از استثناهای می‌توان پارادوکس‌های سمانتیکی همچون پارادوکس دروغگو (Liar Paradox) را نام برد، زیرا اگر درکی از پارادوکس دروغگو وجود داشته باشد، متوجه می‌شویم جمله «این جمله کاذب است» پارادوکسیکال است و نباید آن را صادق دانست. حال تمام آنچه تئوری‌های فروکاهشی می‌گویند این است که وقتی گوینده به چیزی صدق را اسناد می‌دهد، این محمول ارزش معرفتی ندارد و چیزی به ادراک او اضافه نمی‌کند؛ البته منظور از ادراک، ادراک در معنای تحقیق‌پذیری است. در ادامه درباره تئوری‌های فروکاهشی بیشتر توضیح خواهیم داد.

آیا به راستی «P صادق است» و «P» از لحاظ معرفتی معادلند؟ یعنی اگر فردی فقط «P» را در مجموعه شناخت‌های خود داشته باشد و فردی دیگر «P صادق است» را، این دو فرد از لحاظ معرفتی یکسانند؟ یکی از مسایل مطرح در این زمینه، باور به «P» و باور به «P صادق است» می‌باشد؛ یعنی باید این موارد ابتدا به باور فرد درآمده باشند. همچنین، در واقع شرط مهمی در اینجا وجود دارد و آن اینکه در «P صادق است» نوعی تعهد وجودی به P داریم. یعنی اگر گزاره باشد، وجود گزاره P در «P صادق است» مفروض است، اگر P یک جمله باشد وجود آن در زبان و اگر یک اظهار باشد وجود نشانه‌های نوشتاری یا اصواتی که معادل آن اظهار باشند مفروض اند؛ در حالیکه در «P» چنین نیست^۱؛ یعنی اگر «P صادق است» در مجموعه باورهای فرد باشد، باید از قبل P به نحوی مفروض باشد تا صدق آن به باور فرد درآمده باشد، اما اگر صرفاً با P روبرو باشیم ممکن است هیچ P وجود نداشته باشد اما فرد به آن اشتباه به آن باور داشته باشد. حال چگونه باید نوعی تعادل و اینهمانی میان «P صادق است» و «P» به وجود آوریم؟ ساده‌ترین راه اضافه کردن تعهد وجودی به P است؛ یعنی P صادق است و P به شرط وجود آن، از لحاظ معرفتی معادلند. حتی می‌توان به «شرط وجود ...» را هم به صورت منطقی تبیین کرد:

(A) و «B به شرط C» از نظر معرفتی معادلند یعنی عطف A و C از نظر معرفتی معادل عطف B به C است.

حال اگر C را از ابتدا به عنوان مقدمه مفروض یا پیش‌فرض قلمداد کنیم آنگاه می‌توانیم A و B را هم معادل بدانیم. بدین ترتیب نکته پنهان دیگری را نیز از تئوری‌های فروکاهشی بیرون کشیدیم و آن اینکه پیش‌فرض وجودی برای خود حامل صدق قبل از اسناد صدق به آن وجود دارد.

1. See: Peacock, 2011: 81.

البته می‌توان تبیین‌های دیگری از تعادل معرفتی ارائه داد؛ مثلاً بدین صورت که P و Q از نظر معرفتی معادل‌اند اگر که تمام نتایج منطقی که از P به دست می‌آید از Q نیز به دست آید. کارناپ از این تحلیل در کتاب «فلسفه و نحو منطقی» برای ارائه تعریف صوری از محتوای یک گزاره استفاده می‌کند.^۱ اما هارتری فیلد این امر را به صورت امکان جایگزینی P و Q در استدلال‌ها بیان می‌کند.^۲ یعنی اگر P و Q از نظر محتوای معرفتی معادل بودند، آنگاه می‌توان آنها را در یک استدلال منطقی با هم جانشین کرد بدون آنکه خللی در استدلال به وجود آید. اما این تعریف اخیر نیازمند دقتی ظریف است زیرا همواره باید مراقب متنهای معنایی بود که جایگزینی در آنها به سادگی صورت نمی‌گیرد.

حال اندکی به عقب برگردیم؛ گفتیم در دیدگاهی که صدق نقش محوری را در تئوری معناداری و محتوا ندارد می‌توانیم صدق را در فرم فروکاهشی تعریف کنیم. در دیدگاه فروکاهشی «P صادق است» و «(P) معادل‌اند و این تعادل به معنای این است که ادراک و فهم «P صادق است» با ادراک و فهم «(P) یکسان است و یا برعکس. همچنین ادراک را هم می‌توانیم با دانستن شرایط تحقیق پذیری تبیین کنیم. مثلاً محتوای معرفتی «برف سپید است صادق است» و «برف سپید است» معادل‌اند و هر دو معادل با دانستن شرایط تحقیق‌پذیری «برف سپید است» می‌باشد.

در آنچه آمد به یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دیدگاه فروکاهشی، یعنی حذف نقش محوری مفهوم صدق از تئوری معناداری، اشاره شد؛ اما دیگر ویژگی‌های دیدگاه فروکاهشی چیست و تبعات حذف مفهوم صدق چه می‌تواند باشد؟ فیلسوفان بسیاری به دفاع از این دیدگاه معروفند اما بهترین دفاع از این دیدگاه و تبیین تفاوت آن با دیدگاه غیرفروکاهشی توسط پل هورویچ^۳ و هارتری فیلد^۴ انجام شده که در ادامه براساس آراء این دو فیلسوف نکات مهم را بیان می‌کنیم.

۳. رویکرد فروکاهشی (Deflationist Approach) در برابر رویکرد تورمی (Inflationist Approach)

تئوری‌های فروکاهشی صدق، خانواده‌ای از تئوری‌ها هستند که به طور مشترک مدعی‌اند تصدیق یک جمله یا گزاره و آوردن محمول «صادق است» موجب نمی‌گردد که خاصیت و ویژگی‌ای به نام صدق به آن جمله یا گزاره اسناد شود.^۵ یعنی چنین نیست که اگر گزاره‌ای را صادق بدانیم چیزی

۱. نک: کارناپ. ۱۹۳۴: ۴۱.

2. See: Field, 1994: 251.

3. See: Horwich, 1998b.

4. See: Field, 1992.

5. See: Soames, 1999: 228.

به محتوای آن اضافه شود. در نگاه اول شاید به نظر بیاید که به این ترتیب دیگر چه تفاوتی میان امور صادق و کاذب وجود دارد؟ اما در واقع همه این تئوری‌ها به وجود چیزی که باعث صادق شدن می‌شود معترف هستند و تنها به گونه‌های متفاوتی آن را بیان می‌کنند و سعی می‌کنند بگویند که اگر گزاره‌ای صادق باشد چنین نیست که اسناد واژه یا مفهوم صدق به آن، محتوای آن را عوض کند و اگر هم ما به دنبال ارایه تئوری‌ای در باب صدق هستیم، تنها می‌خواهیم همین را نشان دهیم که علی‌رغم ظاهر گرامری جملات، صدق امری حقیقی و ذاتی نیست و تنها کاربرد مناسب آن در تعمیم بی‌شمار گزاره‌های عطفی است که ما را به استفاده و حفظ آن در زبان ترغیب می‌کند، مانند زمانی که می‌گوییم همه سخنان علی صادق است. مثلاً اگر می‌گوییم «صندلی سبز است» به راستی امری در جهان حقیقی وجود دارد که به صندلی اضافه شده است و آن سبز بودن است. اما اگر بگوییم «صندلی سبز است صادق است»، چنین نیست که به سبز بودن صندلی چیزی اضافه کرده باشیم. گوتلب فرگه احتمالاً اولین منطقدان - فیلسوفی است که در نوشته‌های خود چیزی بسیار نزدیک به این نظر را دارد که محمول «صادق است» چیزی فراتر از آنچه که خود عبارت بیان می‌کند، به جمله نمی‌افزاید:

«باید بگوییم که جمله «من عطر بنفشه‌ها را استشمام می‌کنم» همان محتوایی را دارد که جمله «این صادق است که من عطر بنفشه‌ها را استشمام می‌کنم» دارد. بنابراین به نظر می‌رسد که با اسناد محمول صدق، چیزی به اندیشه‌ای^۱ که جمله ابتدایی دارد اضافه نمی‌گردد.» (Frege, 1918:293)

با این حال اولین تلاش جدی برای صورت‌بندی تئوری‌ای در باب صدق و تلاش برای تعریف سیستماتیک آن، به فرانک رمزی برمی‌گردد. رمزی برخلاف نظر غالب زمانه خود، معتقد بود که نه تنها لازم نیست که تئوری‌ای برای صدق براساس یک تئوری معناداری پیشینی^۲ یا براساس یک تئوری محتوای ذهنی^۳ بنا شود، بلکه زمانی که تئوری معناداری و یا تئوری مربوط به محتوای جمله با موفقیت ساخته شود آنگاه روشن خواهد شد که دیگر نیازی به تئوری صدق نیست و محمول «صادق است» زاید (Redundant) می‌باشد. به همین خاطر این نمونه از نظریه فروکاهشی صدق، «زیادتی» (Redundancy) نامیده می‌شود.

۱. در میان اصطلاحات فرگه، «اندیشه» را می‌توان با اندکی تسامح معادل معنا یا گزاره‌ای دانست که جمله بیان می‌کند. او در مورد غیرجمله‌ها، مانند اسامی یا توصیفات معین از اصطلاح Sense برای همین منظور استفاده می‌کند. Frege, G. 1892. "On Sense and Reference", in *Translations from the Philosophical Writings of G. Frege*, ed. and trans. M. Black and P. Geach. Oxford: Blackwell, 1960.

۲. یعنی تئوری صدق بر اساس شرایط معناداری بنا شود و معنادار بودن یک جمله شرط صدق آن باشد.

۳. یعنی اگر تئوری‌ای برای تعیین محتوای جملات و اینکه کدام محتوا کامل و کدام ناقص است پیدا شود، آنگاه راه کوتاهی برای بیان شرایط صدق باقی می‌ماند.

رمزی متذکر می‌شود که در موارد معمولی و زمانی که مستقیماً محمول صدق را به یگ گزاره نسبت می‌دهیم، مانند اینکه به جای «سزار به قتل رسید» بگوییم «صادق است که سزار به قتل رسید»، محمول صادق است هیچ عمل خاصی انجام نمی‌دهد و هیچ چیزی به معنای جمله اضافه نمی‌کند.^۱ «صادق است که سزار به قتل رسید» دقیقاً همان معنایی را دارد که «سزار به قتل رسید» دارد و «کاذب است که سزار به قتل رسید دقیقاً همان معنایی را دارد که «سزار به قتل رسید» دارد. مسئله عدم امکان حذف محمول صادق تنها مربوط به نقص زبان طبیعی است که باعث می‌شود نتوان محمول صدق را در تمام زمینه‌ها و سیاق‌ها حذف کرد، اما در زبان‌های فرمال این امر کاملاً میسر است.^۲

ایر، نظرات رمزی را یک گام به جلو می‌برد و روشن می‌کند که نظریه زیادتی صدق مستلزم این است که هیچ خاصیت و ویژگی‌ای به نام صدق وجود نداشته باشد.

«جملاتی وجود دارند که در آنها به نظر می‌رسد واژه «صادق» به امری حقیقی دلالت می‌کند و همین باعث می‌شود که فیلسوفان درباره چیستی این امر تحقیق کنند. اما مسلماً چنین تحقیقی از رسیدن به پاسخی قانع‌کننده باز می‌ماند زیرا سؤال ابتدایی سوالی نادرست است. تحلیل‌های ما نشان می‌دهند که واژه «صادق» به چیزی دلالت نمی‌کند تا بتوان چنان سوالی را مطرح کرد.» (Ayer, 1936: 86)

۴. کاربرد زبان، راه حلی برای هماهنگ کردن نظریه‌های محتوا با دیدگاه‌های فروکاهشی

همان‌طور که دیدیم هسته مرکزی دیدگاه فروکاهشی این است که شرایط صدق نقش محوری در معنا و محتوای یک جمله ندارند؛ اما این ایده به دلایل زیر گنگ است:

۱- مفاهیم معنا و محتوا گنگ هستند و اگرچه در ابتدا بدیهی و ساده به نظر می‌آیند اما با اندکی دقت، عمق زیادی پیدا می‌کنند. همچنین در سنت فلسفی، معنا و محتوا با صدق پیوندی قدیمی دارند و جدا کردن آنها از هم نیاز به توضیح دارد.

۲- منظور از نقش محوری چیست و چه اموری در دیدگاه فروکاهشی می‌توانند محوری باشند و چه اموری محوری نیستند.

1. See: Ramsey, 1927: 157.

2. See: Grover, 1992: 22.

۳- اگر صدق و شرایط صدق در تئوری معناداری محوری نیستند، نباید هیچ مفهوم دیگری که در نهایت به صدق و شرایط صدق قابل تحویل باشد چنین نقشی را داشته باشد. اما در منطق وقتی از مقدمات استدلال براساس قواعد استنتاجی به نتیجه می‌رسیم، می‌گوییم صدق مقدمات به نتیجه منتقل می‌شود. اگر صدق مفهومی محوری نباشد چگونه می‌توان سمانتیک اپراتورهای منطقی و قواعد استنتاجی را توجیه کرد؟

برای توضیح موارد فوق، به بحث قبل برمی‌گردیم. گفتیم یکی از دیدگاه‌هایی که با دیدگاه فروکاهشی سازگار است، تحقیق‌گرایی می‌باشد. آیا می‌توان عناصر نظری و مفهومی دیگری را به تحقیق‌گرایی اضافه کرد یا در آن تغییراتی را به وجود آورد به طوری که همچنان با دیدگاه فروکاهشی هماهنگ باشد و به سؤالات فوق پاسخ دهد؟ یعنی علاوه بر اینکه به صدق و شرایط صدق نقش مرکزی در تئوری معناداری ندهیم و معناداری را معادل تحقیق‌پذیر بودن بدانیم، آیا می‌توانیم عنصر مفهومی دیگری نیز در کنار این موارد داشته باشیم؟ مثلاً معتقد باشیم که در تئوری محتوای یک جمله، باید نقشی را برای مفهوم‌سازی و مجرد کردن کلیات کنار بگذاریم، بدین صورت که: در جمله اجزای بسیاری وجود دارند که مطابق دیدگاه اصلی ما، یعنی تحقیق‌گرایی، معنای خود را از طریق درک شرایط تحقیق‌پذیری و تجربه‌پذیری (یا قابل حس کردن) پیدا می‌کنند. حال اگر بر روی همین اجزای تجربی جمله، تجرید و مفهوم‌سازی انجام دهیم آنگاه به امور کلی می‌رسیم که دیگر چندان تجربی نیستند (هرچند ریشه آنها در تجربه است) و از طرفی دیگر این کلیات، شخصی و درونی خواهند بود زیرا نمی‌خواهیم گرفتار دیدگاه افلاطونی نسبت به وجود کلیات موجود در عالم واقعی شویم. اما اگر بخواهیم به دیدگاهی فروکاهشی که رادیکال نیز هست معتقد بمانیم باید محتوا را کاملاً عمومی و خارجی بدانیم زیرا مبنای آن در تجربه قرار دارد که امری است خارجی، و تجربه مشترک و عمومی همه انسان‌ها به صورت شرایط تحقیق‌پذیری بروز می‌کند. بنابراین معلوم می‌شود که اضافه کردن عنصر تجرید یا مفهوم‌سازی به دو عنصر تحقیق‌گرایی و فروکاستن صدق، ما را از هدف خود دور می‌کند، هرچند ممکن است تجرید با نظریه‌های کل‌گرایانه هماهنگ باشد.

فرض کنید در ادامه مسیر فوق، عنصر «غلبه بر زمان» یا فرازمانی بودن را به تئوری معنا و محتوا مورد نظر خود اضافه کنیم. یعنی فرض کنیم که در تئوری معناداری خود، معتقد باشیم که معنا همواره از شرایط زمانی که جمله در آن رخ می‌دهد و اظهار می‌شود فراتر است. کاملاً مشخص است که در این حالت باز از تحقیق‌پذیری فاصله می‌گیریم زیرا تجربه همواره زمان‌مند است و در زمان مشخص رخ می‌دهد و هیچ انسانی نمی‌تواند عمری جاویدان داشته باشد تا مطمئن شود جمله مورد بررسی در همه زمانها تحقیق‌پذیر است و نتیجه یکسانی به دنبال دارد.

دو مثال فوق نشان می‌دهند که در دیدگاه فروکاهشی نباید هیچ عنصری که به معنا یا محتوا حالتی پیشینی بدهد حضور داشته باشد. بهترین فرضی که می‌تواند مفید باشد و بار برخی از بخش‌های معنا و محتوا بر آن گذاشته شود، کاربر زبان (Language-User) است. کاربر زبان خود حضوری تجربی در عالم زبان دارد و اوست که جملات را بیان می‌کند یا باور می‌کند یا آرزو می‌کند؛ و چون کاربر زبان در یک جامعه زبانی است که جملات خود را به زبان می‌آورد و از آنها معنای موردنظر خود را مراد می‌کند، دیگر معنای مورد نظر کاربر زبان شخصی و درونی (در مقابل اجتماعی) نخواهد بود. از طرفی دیگر کاربر زبان همواره در ارتباط با عالم خارج است و اوست که یکی از معتبرترین مراجع برای استفاده از محتوای یک جمله در یک متن خاص است. مثلاً هر زمانی که باران مرا، به عنوان کاربر زبان، خیس کند، می‌توانم بگویم «باران مرا خیس می‌کند» و برعکس هر وقت بگویم «باران مرا خیس می‌کند» بدین معنی است که در این زمان و مکان، باران بر من می‌بارد. به این صورت رابطه و همبستگی میان کاربر زبان و عالم خارج را می‌توان جزء مهمی از محتوای یک جمله دانست.

اکنون به مفهوم محتوا در دیدگاه فروکاهشی نیز نزدیک می‌شویم: همواره می‌توانیم بین محتوای باور گوینده یک جمله و آنچه در عالم خارج رخ می‌دهد رابطه‌ای برقرار کنیم، مثلاً وقتی دانشمندی می‌گوید که «سیاره x در زمان t در مکان y خواهد بود»، محتوای باور او با آنچه در عالم خارج رخ می‌دهد هماهنگ و سازگار است؛ زیرا او به عنوان کاربر زبان و متخصص کاربرد جملات علمی، بهترین مرجع برای نسبت دادن معنا و محتوایی خاص به یک جمله در متنی مشخص است.^۱

یکی دیگر از راه‌هایی که اجتماعی بودن محتوای جملات را تبیین می‌کند، تأثیر متقابل افراد مختلف و کاربران زبان در معنایی است که از جملات درک می‌کنند. یعنی بخش معنایی که من از جمله می‌فهمم وابسته و در ارتباط با معنایی است که دیگران از آن جمله می‌فهمند و بخشی از محتوای جمله‌ای که من به کار می‌برم، وابسته و در ارتباط با حالت ذهنی‌ای است که دیگر کاربران زبان هنگام به کارگیری آن در ذهن خود دارند.

بدین ترتیب با ورود عنصر کاربر زبان بسیاری از مشکلات مربوط به توضیح و تبیین محتوا طبق رویکردهای فروکاهشی و تحقیق‌گرایی حل می‌شود. اما این هم ماجرا نیست، زیرا باید توضیح داد چگونه این محتواها با هم پیوند می‌خورند و محتواهای پیچیده‌تر به وجود می‌آورند یا در استدلال‌ها باهم ترکیب شده و نتیجه جدیدی به بار می‌آورند. ترکیب جملات و محتوای آنها وظیفه

1. See: Putnam, 1973: 704.

اپراتورهای منطقی مانند عطف و فصل است. اکنون باید بررسی کرد وظیفه اپراتورهای منطقی در تئوری‌های فروکاهشی چگونه تبیین می‌شود.

۵. سمانتیک عملگرهای منطقی

یکی از مهمترین مسائلی که باید در دیدگاه فروکاهشی روشن شود، نحوه تبیین سمانتیک و نحوه دلالت اپراتورهای منطقی مانند عطف، فصل، سلب و سورهای منطقی مانند سور کلی یا «به ازای همه ...» است. یعنی باید مشخص کنیم که این اپراتورهای منطقی چه نقشی در تعیین شرایط صدق و معنای جملاتی دارند که در آن‌ها حاضرند. در دیدگاه فروکاهشی، سمانتیک اپراتورهای منطقی در دو سطح توضیح داده می‌شود:

در سطح اول، نقش مفهومی یک اپراتور برای کاربر زبان یا جامعه زبانی مشخص می‌شود؛ یعنی به طور کلی نقش یک اپراتور در استنتاج قیاسی و گاهی در استنتاج‌های استقرایی و تجربی، معین می‌شود. برای مثال در مورد کاربرد اپراتور فصل (\vee ، OR)، تمام استنتاج‌هایی که از "A" یا از "B" به "A or B" می‌رسند قابل قبولند اما نمی‌توان از جمله فصلیه "A or B" به "A" یا "B" رسید. گاهی نیز در فلسفه ذهن گفته می‌شود که درجه باور به جمله فصلیه "A or B" بیشتر از درجه باور به یکی از حدود آن، یعنی "A" یا "B" به تنهایی است (یعنی باور به اینکه "A or B" در جهان رخ دهد ضعیف‌تر از باور به "A" است)، و درجه باور به "A or B" کمتر از درجه باور به مجموع باورهای "A" و "B" هر دو است (البته در این میان پای علم احتمالات نیز به میان آورده می‌شود).^۱

اما چه رابطه‌ای میان این نقش مفهومی از یک طرف و از طرف دیگر تابع صدق اپراتورها (یعنی نحوه اسناد صدق با توجه به جدول ارزش) وجود دارد؟ شاید به صورت قراردادی بتوان میان نقش مفهومی یک اپراتور و سطری خاص از جدول ارزش رابطه‌ای برقرار کرد به نحوی که هرگاه هر واژه از زبان در هر متنی از جامعه زبانی چنان نقش مفهومی‌ای را داشت آنگاه از آن تابع ارزش پیروی کند. اما این پاسخ سؤال ما نیست زیرا علت این رابطه را مشخص نمی‌کند و تنها به قراردادی بودن بسنده می‌کند، در حالیکه می‌دانیم قراردادهای زبانی تنها بخش ابتدایی هر زبانی را تشکیل می‌دهند و باقی موارد به تبع قراردادهای و به صورت منطقی نتیجه می‌شوند و پیدا کردن این روابط منطقی یکی از مهمترین و مشکل‌ترین مسایل در زبان‌شناسی است.

1. See: Horwich, 1998a: 74.

می‌توان تبیین طبیعی از علت این رابطه، یعنی رابطه میان نقش مفهومی یک اپراتور منطقی و سطری از جدول ارزش ارائه داد. ایده اصلی در اینجا این است که اگر شرایط صدق خاصی به یک اپراتور از طریق یک سطر خاص از جدول ارزش به تبع نقش مفهومی آن اسناد داده می‌شود، آنگاه استنتاج‌های قیاسی که در آنها از آن اپراتور خاص استفاده شده است، صدق نگهدارنده خواهد بود و هم چنین استنتاج‌های استقرایی که در آنها از آن اپراتور خاص استفاده شده است، در درجه بالایی از درستی و اعتمادپذیری خواهند بود؛ درحالی‌که اگر از جدول ارزش متفاوتی استفاده می‌شد، استنتاج‌های قیاسی و استقرایی دیگر معتبر نبود. به راستی شاید اعتبار استدلال‌ها بتواند آن ارتباط خاصی که میان نقش مفهومی و جدول ارزش یا شرایط صدق، مجهول است، برای ما روشن کند.

اما این تبیین طبیعی دارای نقایص خاص خود است. اول اینکه، درست است که هیچ جدول ارزش جایگزینی به جای جدول ارزش فعلی که به اپراتورهای منطقی نسبت داده شده است، نمی‌تواند اعتبار و اعتمادپذیری به استنتاج‌ها را حفظ کند، اما شاید بتوان با ارائه سمانتیک جدیدی که در آن از جدول ارزش استفاده نشده است به همین اعتبار و اعتمادپذیری در استنتاج‌ها رسید.^۱

دوم اینکه، برای بیان نحو (Syntax) و سمانتیک اپراتورهای منطقی معمولاً به دو اپراتور ابتدایی نیاز داریم، که در بیشتر موارد یکی از این اپراتورهای سلب (not، ~) است و دیگری به تناسب، فصل (or) و یا عطف (and) می‌باشد. اگر بخواهیم بنا به تبیین طبیعی که در بالا آمد، رابطه میان یک اپراتور و جدول ارزش صدق را براساس اعتبار و حفظ صدق در یک استنتاج تبیین کنیم، آنگاه باید رابطه میان یکی از دو اپراتور ابتدایی را با جدول ارزش مخصوصش از قبل مفروض بدانیم. مثلاً اگر دو اپراتور اولیه، سلب (not) و فصل (or) باشند و رابطه میان اپراتور or و جدول ارزش را به این صورت بیان کنیم که:

از "A" می‌توان به "A or B" رسید یا از "A ~B or ~A" می‌توان "A and B" را نتیجه گرفت

البته دیگر نمی‌توان برای تبیین رابطه اپراتور not با جدول ارزش خاص خود از اپراتور or بهره بگیریم؛ بلکه باید به دنبال تبیین مستقلی برای آن باشیم. برای آنکه بتوان در تبیین اپراتور not از اپراتور or استفاده کرد نباید در تبیین رابطه میان اپراتور or با جدول ارزش صدق آن از اپراتور not استفاده شود و در واقع باید تبیین مستقلی برای یکی از آنها ارائه شود. در غیر این صورت نمی‌توان به این راه حل طبیعی براساس اعتمادپذیری و حفظ صدق در استنتاج‌ها، در تبیین هم‌زمان رابطه دو اپراتور با شرایط صدق و جدول ارزش تکیه کرد.

1. See: Klinedinst, 2012: 138.

حتی جایگزین کردن اپراتوری دیگر، مثلا شرطی تابع‌ارزشی (اگر ... آنگاه ...) به جای not نیز مشکل را برطرف نمی‌کند و هم‌چنان دو اپراتور به هم وابسته خواهند بود. این مسئله به جد ما را وادار می‌کند که به دنبال تبیین دیگری بدون استفاده از جدول ارزش و تابع‌های صدق اپراتورها باشیم.

اپراتورهای پیچیده‌تر مانند سورها نیز همین مسایل را به دنبال دارند. انتخاب تفسیر جانشینی یا تفسیر شی‌ای از سورها هر کدام تبیین خاصی را میان سورها و جدول ارزش صدق نیاز دارد. اصولاً وقتی در استدلال‌ها، سور کلی و سور وجودی را براساس قواعد منطقی مانند حذف سور کلی یا حذف سور وجودی، به متغیرها بازمی‌گردانیم فرض بر این است که صدق در طول برهان حفظ می‌شود، بنابراین باید تبیین مورد نظر از صدق بتواند این موارد را نیز پوشش دهد.

حال که مشکلات اندکی نمایان شده‌اند می‌توانیم سوال خود را دوباره تکرار کنیم: بر چه اساسی جدول ارزش صدق اپراتورهایی مانند عطف و فصل و شرط و یا سورها آنگونه‌ای هستند که ما فرض کرده‌ایم و در استدلال‌های خود استفاده می‌کنیم؟ پاسخ‌های ممکن غیرفروکاهشی به قرار زیر خواهد بود:

الف- تبیین طبیعی از اپراتورها و جدول ارزش آنها، یعنی همانطور که در قبل آمد، فرض اینکه تنها در این حالت، استدلال‌ها معتبر خواهند بود و در تجربه نیز قابل اعتمادند. در این حالت، انتقادات فوق‌همچنان باقی است اما گاهی اعتبار استدلال‌ها و اعتمادپذیری آنها بر این مشکلات غلبه می‌کند و این تبیین پذیرفته می‌شود.

ب- تردید در سوال. اصولاً می‌توان در سوال فوق شک و تردید کرد و از اساس آن را عبث و بی‌معنا دانست و جدول‌های ارزش را معادل و اینهمان با اپراتورها قلمداد کرد، یعنی هر دو را امر واحدی دانست که در دو شکل مختلف بروز کرده‌اند. البته این گونه منحل کردن مسایل فلسفی چندان پسندیده نیست و به سادگی نمی‌توان از آنها گذر کرد، زیرا همچنان از تبیین مفهوم صدق و وجود آنها در مفهوم اپراتورها ناتوان است.

ج- از ارائه تبیین طبیعی، آنگونه که در فوق آمد، صرف نظر شود و به دنبال تبیین دیگری از اپراتورها باشیم که همچنان غیرفروکاهشی باشد. مثلاً اینکه تئوری خاصی از دلالت (Theory of Reference) ارائه شود که در آن دلالت هر واژه‌ای به معنا یا مدلولش، دیگر براساس اعتبار استدلال‌های قیاسی و یا اعتمادپذیری استنتاج‌های استقرایی نباشد.

اما در دیدگاه فروکاهشی چه پاسخی را باید انتظار داشته باشیم؟ مشخص است که دیدگاه فروکاهشی نمی‌تواند پاسخی به شکلی که در بالا آمد برای این مسئله داشته باشد. اصولاً در

دیدگاه فروکاهشی، مخصوصاً دیدگاه‌های بسیار ساده و حداقلی که تنها از صورت هم‌ارزی: (P صادق است) در تئوری خود بهره می‌گیرند، تبیین رابطه میان یک اپراتور مانند فصل و جدول ارزش آن امری بی‌وجه و غیر ضروری است. نحوه کاربرد اپراتورهای منطقی در دیدگاه فروکاهشی از ترکیب دو امر مجزا از هم تبیین می‌شود؛ یعنی منطق صوری و اصول موضوع دیدگاه فروکاهشی. ابتدا قواعد منطق صوری به عنوان قواعدی که چگونگی استنتاج‌های صوری را مشخص می‌کنند مورد قبول واقع می‌شوند و سپس، وقتی نوبت به سمانتیک و قواعد معنا شناختی و جدول ارزش صدق می‌رسد، اصول موضوع تئوری فروکاهشی (که همگی به شکل (P صادق است) می‌باشند) چگونگی رفتار محمول صدق را نشان می‌دهند. در ادامه این مطلب بیشتر روشن می‌شود.

همان‌طور که در ابتدای مقاله گفتیم، در دیدگاه فروکاهشی گزاره $\langle P \rangle$ یا جمله "P" از لحاظ معرفتی کاملاً معادل با $\langle P \rangle$ صادق است یا $\langle P \rangle$ صادق است می‌باشد.^۱ از این مطلب می‌خواهیم نتیجه مهمی بگیریم و آن اینکه چون تمام نمونه جانشین‌های صورت هم‌ارزی زیر

$$(T1) \langle P \rangle \text{ صادق است} \mid P$$

به‌ازای هر گزاره‌ای برقرار می‌باشد پس از لحاظ مفهومی و معرفتی، ضروری نیز است.^۲ ریشه این ضرورت در اینهمانی و تعادل دو طرف این هم‌ارزی (P صادق است \equiv P) در حوزه شناختی و معرفتی است. پس به‌ازای هر گزاره‌ای، صورت هم‌ارزی مربوط به آن گزاره، ضروری نیز هست؛ مثلاً در مورد دو گزاره $\langle Q \rangle$ و $\langle R \rangle$ دو گزاره زیر ضروری خواهند بود:

$$\langle Q \rangle \text{ صادق است} \mid Q$$

$$\langle R \rangle \text{ صادق است} \mid R$$

و حتی در مورد گزاره $\langle Q \text{ or } R \rangle$ نیز صورت تعادل برقرار و ضروری است:

$$\langle Q \text{ or } R \rangle \text{ صادق است} \mid Q \text{ or } R$$

اما می‌توان Q و R را با معادل آن‌ها جانشین کرد و به فرم زیر رسید:

$$(T2) \langle Q \text{ or } R \rangle \text{ صادق است} \mid \langle Q \rangle \text{ صادق است} \text{ or } \langle R \rangle \text{ صادق است.}$$

۱. منظور از ارزش شناختی این است که هرگاه فردی به یکی از این دو مورد آگاهی داشته باشد، با اضافه شدن مورد دوم به مجموعه آگاهی او چیزی با شناخت او اضافه نمی‌شود و هر دو مورد دو شکل مختلف از یک حقیقت واحدند.

2. See: Field, 1994: 406.

(T2) از نظر معرفتی و مفهومی ضروری است، زیرا از دو مقدمه ضروری و تنها بوسیله یک جانشینی بدست آمده است. اما این به تنهایی نمی‌تواند روشن کند که چرا اپراتور or از جدول ارزش خاصی، یعنی

P	Q	P or Q
1	1	1
1	0	1
0	1	1
0	0	0

تبعیت می‌کند؛ زیرا تنها در مورد دو گزاره $\langle P \rangle$ و $\langle Q \rangle$ امری را مطرح کرده است؛ در حالی که آن چیزی که ما نیاز داریم یک حکم کلی به صورت زیر است:

(T3) به ازای تمام گزاره‌های $\langle P1 \rangle$ و $\langle P2 \rangle$ از زبان، $\langle P2 \text{ or } P1 \rangle$ صادق است اتا $\langle P1 \rangle$ صادق است or $\langle P2 \rangle$ صادق است.

همان‌طور که قبلاً نیز بیان شد، در دیدگاه فروکاهشی، صدق و کلیه مسایل مرتبط با آن از نقش مفهومی مرکزی که در کلیه امور منطقی کسب کرده‌اند خارج می‌شوند و هیچ امری توسط آن‌ها تبیین نمی‌شود. یعنی دیگر چنین نیست که بگوییم چون استنتاجی در نهایت به امور صادق منتهی می‌شود پس مورد قبول است؛ زیرا در این صورت صدق پایه و بنیاد قبول هر استنتاجی خواهد بود. اگر مفهوم صدق از این میانه حذف شود، تبیین امور باید به گونه دیگری انجام شود. در مدعای دیدگاه فروکاهشی، چنین امری ممکن است؛ یعنی می‌توان «صادق» و مفهوم صدق را از تمام حوزه‌های منطقی، علمی، اخلاقی و ارزشی حذف کرد بدون آنکه خللی در ادراک ما ایجاد شود.

اما فرم منطقی (T3) چگونه باید تبیین شود؟ شاید یکی از مواردی که باعث متمایز شدن دیدگاه‌های فروکاهشی از هم می‌شوند همین مورد باشد؛ قبلاً دیدیم که انتخاب حامل صدق، یکی از موارد دیگری است که دیدگاه‌های فروکاهشی را از هم متفاوت می‌کند. گزینه‌های موجود به صورت زیر است:

می‌توانیم از ابتدا به جای قبول صورت

"P" صادق است اتا P

صورت کلی زیر را به عنوان اصل موضوع بپذیریم:

(T4) به ازای هر P، P صادق است

و سپس با استفاده از قاعده تخصیص کلی (UI) به اصول موضوع دیدگاه فروگاهی برسیم. با قبول این صورت کلی (T4)، (T3) به راحتی اثبات می‌شود، زیرا در (T4)، P یک متغیر است و نه جمله‌ای خاص. اما باید از سور (T4) در هنگام تخصیص زدن، تفسیری شی‌ای داشت و جملات را شی‌زبانی دانست، زیرا تفسیر جانشینی به علت حضور مفهوم صدق در آن، با دیدگاه فروگاهی سازگار نیست. بدین ترتیب موفق می‌شویم سمانتیکی برای اپراتورهای منطقی سازگار با نظریه‌های فروگاهی ارائه دهیم. باید به این نکته توجه شود که در توضیحات فوق، هیچ‌گاه از رابطه میان معنای ادات منطقی و جدول ارزش آنها، به‌طور مستقیم، استفاده نشد. البته این به معنای آن نیست که به قواعد منطقی بی‌توجه بودیم و از آنها استفاده نکردیم، بلکه تنها از رابطه میان این قواعد استنتاج قیاسی با ادات منطقی، در اینجا OR بی‌نیاز بودیم.

۶. نتیجه‌گیری

بسیاری از تئوری‌هایی که درباره معنا و محتوا ارائه شده‌اند از مفهوم صدق استفاده زیادی می‌کنند و به تعبیری مفهوم صدق پایه برای دیگر مفاهیم سمانتیکی است. در مقابل نظریه‌های فروگاهی صدق قرار دارند که هیچ نقش مفهومی و سمانتیکی برای مفهوم صدق یا محمول صادق قابل نیستند. سوال مهم این است که آیا می‌توان طبق چنین دیدگاه فروگاهی، معنا و محتوا را به شکل مقبولی توجیه و تبیین کرد؟

براساس آنچه در این مقاله به تفصیل بیان شد با حذف مفهوم صدق، شرایط تحقیق‌پذیری یک گزاره یا جمله جایگزین گردید. همچنین شرایط تحقیق‌پذیری نیز به کمک جامعه زبانی و کاربران موجود در آن جامعه، وجه اجتماعی و ابژکتیو یافت و بدین ترتیب توجیه شد که محتوا می‌تواند بدون مفهوم صدق عینی و حقیقی باشد.

در ادامه مسئله سمانتیک اپراتورهای منطقی و محتوای منطقی جملات را مورد بررسی قرار دادیم و این پرسش را مطرح کردیم که چگونه می‌توان بدون حضور مفهوم صدق، محتوای منطقی جملات را تبیین کرد و نشان داد که به شکل منطقی، این جملات در استدلال‌ها حضور پیدا می‌کنند و جملات جدیدی از آنها نتیجه می‌شود. پاسخ ما به این مسئله چنین بود که اگر تفسیر ما از اپراتورهای منطقی براساس نحو و کاربرد آنها در استدلال‌ها، و نه سمانتیک جدول ارزشی که

مبنتی بر مفهوم صدق یا کذب است، باشد و سپس صورت هم‌ارزی جملات را به صورت یک جمله کلی، یعنی به صورت «به ازای هر P ، P صادق است ات P » ارائه کنیم، موفق می‌شویم کارکرد اپراتورها را در تعیین محتوای جملات مرکب، بدون حضور مفهوم صدق، توجیه کنیم. حذف مفهوم صدق به معنای از میان بردن سمانتیکس نیست، بلکه به معنای ساختن سمانتیک جدیدی است که بدون حضور مفهوم صدق بنا می‌شود و مفاهیمی مانند معناداری، دلالت‌شناسی و غیره بدون مفهوم صدق تعریف می‌شوند. آنچه در این مقاله بیان شد یکی از گام‌های لازم برای رسیدن به چنین سمانتیکی است.

یکی از اهداف معنوی و پنهان تئوری‌های فروکاهشی صدق، فرار از تبعات متافیزیکی مفهوم صدق است. اما همیشه این ترس وجود دارد که نتوانیم بدون حضور این مفهوم به ظاهر بنیادی، بسیاری از سوالات، خصوصاً مسائل سمانتیکی را پاسخ دهیم. در این مقاله دیدیم که حداقل در مورد نظریه‌های مربوط به محتوا و معنا این امر ممکن و میسر است.

کتاب‌نامه

۱- فارسی:

کارناپ، رودلف (۱۳۸۵). فلسفه و نحو منطقی، ترجمه رضا مشمر، تهران: نشر مرکز.

۲- لاتین:

- Ayer, A. J. (1952). *Language, Truth and Logic*, Dover Books on Western Philosophy, 2nd ed., US: Dover Publications.
- Field, H. (1992). "Truth. Paul Horwich", *Philosophy of Science*, Vol. 59, No. 2, pp. 321-330.
- Field, H. (1994). "Deflationist Views of Meaning and Content", *Mind*, Vol. 104, No. 411, pp. 249-285.
- Forrest, P. (2020). "The Identity of Indiscernibles", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Winter 2020 Edition, Edward N. Zalta (ed.).
- Frege, G. (1892). "On Sinn and Bedeutung", *Zeitschrift für philosophie und philosophische Kritik*, 100, pp. 25-50. English translation can be found in many books, here I used: Max Black translation in: *Frege Reader*, edited by Michael Beaney, 2000, Oxford: Blackwell Publishers.
- Frege, G. (1918). "The Thought". trans. A. Quinton and M. Quinton, *Mind*, Vol. 65, pp. 289-311.
- Grover, D. (1992). *A Prosentential Theory of Truth*, NJ: Princeton University.
- Horwich, P. (1998a). *Truth (2nd ed.)*, Oxford: Oxford University Press.
- Horwich, P. (1998b). *Meaning (1st ed.)*, Oxford: Clarendon Press.
- Horwich, P. (2005). *From a Deflationary Point of View*, U.S.A: Oxford University Press.
- Kenny, A (ed.) (2005). *The Wittgenstein Reader*, Oxford: Blackwell.
- Klinedinst, N., Rothschild, D. (2012). "Connectives without truth tables", *Nat Lang Semantics*, No. 20, pp. 137-175.
- Peacock, H. (2011). "Two kinds of ontological commitment", *The Philosophical Quarterly*, Vol. 61, No. 242, pp. 79-104.
- Pratt, J. B. (1907). "Truth and Its Verification", *The Journal of Philosophy, Psychology and Scientific Methods*, Vol. 4, No. 12, P. 320
- Putnam, H. (1973). "Meaning and Reference", *Journal of Philosophy*, No. 70, pp. 699-711
- Quine, W. V. O. (1953). *From a Logical Point of View*, Cambridge: Harvard University Press.
- Quine, W. V. O. (1970). *Philosophy of Logic*, Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall.

- Ramsey, F. (1927). "Facts and Propositions", *Proceedings of the Aristotelian Society*, Supp. Vol. 7, pp. 153-70.
- Soames, S. (1999). *Understanding Truth*, Oxford-New York: Oxford University Press.
- Tarski, A. (1944). "The Semantical Conception of Truth and the Foundations of Semantics" as reprinted in Jay L. Garfield and Murray Kiteley (ed) (1991). *Meaning and Truth*, New York: Paragon House.
- Wrigley, M. (1989). "The Origins of Wittgenstein's Verificationism", *Synthese*, Vol. 78, No. 3, pp. 265-290.